

شیوه رفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین و دستاوردهای غزوه تبوک از منظر آیات مسلم نظری سرحانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰

چکیده

سنت آزمایش ملت‌ها توسط خداوند، در طول تاریخ بشریت، وجود داشته است. شاید علت این امتحان و ابتلاء تمییز سره از ناسره و منافق از غیر منافق، بوده است. و این واقعیت را در آیاتی از قرآن شاهد هستیم. در این میان در جوامع دینی، غیر معتقدینی وجود دارند که به دروغ خود را معتقد جلوه می‌دهند که در بسیاری از مواقع جوامع دینی را به سوی رکود و در نهایت، شکست می‌کشاند. لزوم مبارزه با این دورویان در آیات و روایات، از موضوعاتی است که تردیدی در آن راه ندارد. قرآن سه دسته منافق را معرفی می‌کند؛ گروهی که باید با آنها مبارزه شود و جامعه اسلامی را از وجود آنها تهی کرد. دسته دوم کسانی هستند که به جامعه اسلامی پناهنده شده‌اند و البته هیچ اقدامی علیه جامعه اسلامی نمی‌کنند یا منافقانی که هم پیمان با جامعه اسلامی هستند. اما در بعضی از آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین دستور جهاد و شدت عمل در جهاد با منافقین می‌دهد. جنگ تبوک یکی از موقعیت‌هایی است که خداوند دستور مقابله با منافقین را داده است. در این مقاله درصد بررسی شیوه رفتاری رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنین در مواجهه با منافقین، هستیم.

کلید واژه‌ها: رفتار، مؤمنین، منافقین، غزوه، تبوک، آیات.

استناد فارسی (شیوه‌ی APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰؛ شیوه‌ی APSA)

نظری سرحانی، مسلم (زمستان ۱۴۰۲). «شیوه رفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین و دستاوردهای غزوه تبوک از منظر آیات». پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، سال ۶، شماره ۴، پیاپی ۲۴، صص ۳۶-۱۵.

^۱. طلبه سطح خارج حوزه علمیه قم، قم، ایران.

ایمیل: akbarrashedi123456@gmail.com

کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسک (اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز). این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را با راجه‌گیری کنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

ترقی و تعالی هر جامعه‌ای زمانی مقدور است که پیشینه فرهنگ و تمدن خود را بشناسد و از علل پیشرفت یا رکود گذشته تاریخ خود آگاهی یابد. یکی از حوادث بسیار مهم صدر اسلام که بررسی و تحلیل آن می‌تواند بسیار راهگشای زندگانی سیاسی-عقیدتی مسلمان امروزی باشد، واقعه جنگ تبوک و شیوه برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین در مواجهه با نفوذی‌ها و منافقین است. که در قرآن و منابع تاریخی و تفسیری به آن پرداخته شده است.

حوادث بسیاری در دوران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به وقوع پیوست از جمله این حوادث، واقعه و غزوه تبوک بوده است. در دوران رسول خدا گروه‌های بسیاری وجود داشته‌اند. این گروه‌ها افکار و کردار متفاوتی داشته‌اند؛ گروهی مؤمن واقعی بوده‌اند و طبعاً دستور الهی را مو به مو انجام می‌دادند، گروه نیز مسلمین بوده‌اند، و گروهی نیز منافقین و نفوذی‌ها بوده‌اند که در بسیاری مواقع مشکلاتی را برای حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جامعه اسلامی به وجود می‌آوردند.

در آن دوران تشخیص و تمییز این گروه‌های مختلف از یکدیگر، بسیار سخت و گاهی ناشدنی بوده است. به طوری که گروهی از منافقین اقدام به ساخت مسجد کرده و با دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسجد ساخته شده، سعی در گرفتن تأییدیه از رهبر انقلاب اسلامی، کرده‌اند.

در جریان غزوه تبوک، منافقان شیوه‌های متفاوتی را بکار برده‌اند تا هم شناخته نشوند و هم اهداف خود را اجرا کنند. ولی در مواردی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با رفتار و سخنان خود و گاهی نیز با هدایت الهی منافقین، شناخته و رسوا می‌شدند. که در متن مقاله به طور تفصیلی به این موضوع خواهیم پرداخت.

۲. رفتار شناسی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین

۲-۱. شیوه برخورد پیامبر با معذورین مؤمن و نادم

۲-۱-۱. همه باید به جنگ بروند

در بدترین صحنه‌هایی که برای جامعه اسلامی پیش می‌آید، باید همه مسلمین برای از میان بردن این وضعیت تمام امکانات مالی و حتی جانی خود را به کار گیرند و نباید کسی بی‌خیال در خانه خود بنشیند و منتظر دیگران باشد تا شاید دیگران اقدامی کنند و این نابسامانی را بهبود دهند. همه باید در بسیج عمومی علیه مشکلات و جنگ، بهانه تراشی کند. نباید از ترس امکانات دشمن، بهانه کمی تجهیزات و ضعف اقتصادی، مبارزه و جنگ با دشمن را رها کند. مبارزه با استکبار و استکبارستیزی و حفظ مکتب از جان و مال مهم‌تر است.

در این راه، هر گروهی باید دست به اقدام بزند و برای حفظ مکتب و حکومت اسلامی، از جان و مال خود مایع بگذارد و این وظیفه تنها از مسئولیت های دولت ها است بلکه از مسئولیت های احاد ملت است. در جریان غزوه تبوک که جنگ با ابر قدرت روم بود و در واقع موضوع حفظ و موجودیت نظام نوپای اسلامی، در میان بود از این رو خداوند متعال از تمامی اقشار جامعه می خواهد تا در این غزوه شرکت کنند و هیچ بهانه ای از هیچ کسی پذیرفته نیست می فرماید:

«انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

«به سوی جبهه و جهاد) کوچ کنید، سبکبار و سنگین بار، (خواه بر شما آسان باشد، خواه دشوار.) و در راه خدا با اموال و جان های خود جهاد کنید، اگر می دانستید، این برای شما بهتر است.»

جلاء الأذهان داستان نزول این آیه را با بیان قرن هشتمی این گونه نقل می کند، البته داستان «حدیث منزلت» را هم در همین زمان، می داند و در ضمن شأن نزول این آیه به آن اشاره می کند:

«اول آیت از سوره براءت که فرود آمد این بود که [انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا] چون رسول صلی الله علیه و آله صحابه را استفتار کرد بجهاد گفت که: بجهاد روید، هر یکی بچیزی بهانه و تعلق آوردند خدای تعالی فرمود که: بهانه میارید و بجهاد روید اگر سبکبارید و اگر گران بار، اگر درویشید و اگر توانگر، اگر مشغول اشغالید و اگر بیکار، اگر جوانید و اگر پیر، اگر عزیزید و اگر کدخدای، اگر سوارید و اگر پیاده، اگر تندرستید و اگر بیمار، و اگر بی سلاحید و اگر با سلاح، بروید بکارزار در راه خدای بجان و مال جان بذل کنید و بمال بخیلی مکنید که این شما را بهتر است و نیکوتر اگر می دانید.

چون رسول صلی الله علیه و آله عزم غزات تبوک کرد و این مسافتی بود تا بحد روم منافقان طمع کردند که چون رسول صلی الله علیه و آله برود و صحابه و لشکر بروند و مدینه خالی ماند ایشان بر خانه رسول صلی الله علیه و آله زنند و چیزی که یابند بیرون برند، زنان و کودکان را برده کنند، خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و ازین حالت رسول صلی الله علیه و آله را خبر کرد رسول صلی الله علیه و آله گفت: پس چه باید کردن؟- گفت: خدایت سلام می رساند و میگوید که: درین غزات که میروی تیغ نمی باید زدن بلکه صلح باشد میان تو و ایشان، فرمان آن است که: علی بن ابی طالب علیه السلام را بر جای خود بداری و محراب و منبر بوی سپاری تا هم ترا نیابت کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز بدانند که: چون در حال حیات صلاحیت نیابت تو و ولایت عهد تو دارد پس از وفات تو اولی و آخری که وصی و قائم مقام تو او باشد پس رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی را بر جای خود بنشاند و مدینه باو سپرد، منافقان چون آن حالت بدیدند بدانستند که: کید ایشان باطل شد چون رسول از مدینه یک منزل بیرون آمد زبان طعن دراز کردند و گفتند که: رسول صلی الله علیه و آله را امیر المؤمنین ملالی هست و کدورتی بدان واسطه او را همراه خود نبرد، و می گفتند: ألا إن محمداً قد قلی علیاً الا تراه قد خلفه مع النساء و الصبیان، یعنی محمد علی را دشمن داشت و ازو

سیر شد نبینی که او را با زنان و کودکان رها کرد، امیر المؤمنین چون این بشنید بر وی سخت آمد برخاست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و سوار شد روی براه نهاد نماز دیگر باو رسید رسول صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون آمده بود و در راه نگاه میکرد علی را بشناخت و گفت: اری شمائل علی، شمائل علی می بینم، چون نزدیک رسول رسید گفت: یا علی ما حملک علی الخروج؟- ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون آمدی؟- گفت: طعنه منافقان و آنکه چنین و چنین گفتند رسول صلی الله علیه و آله گفت: أما ترضی بأنک وزیرى و وصیى و خلیفتی و حبیبی و قاضی دینی و منجز و عدی، لحمک لحمی و دمک دمی، و أنت منی بمنزله هرون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؟! گفت: راضی نباشی بآنکه وزیر منی، و وصی منی، و خلیفه منی، و قاضی دین منی، و منجز وعد منی، گوشت تو گوشت من است، و خون تو خون من است، و ترا از من آن منزلت است که هارون را از موسی علیهما السلام الا آنکه از پس من پیغمبر نیست؟ امیر المؤمنین گفت که: رضیت راضی شدم، آنگه برگردید«(جرجانی، ۱۳۷۹: ۷۷، ۷۵).

جهاد به جان تنها شهادت در راه خدا نیست بلکه مراد از آن کار جدی در راه خدا هم هست مثلاً حضور و شرکت یک روز در هفته در کارهای عمرانی مثل ساختن پل‌ها و کشیدن جاده‌ها یا شرکت در ساختن و پرداختن اسلحه یا اعمال مهندسی نظامی(مترجمان، ۱۳۷۷: ۱۵۴)، هم هست.

۲-۱-۲. مسلمانان ناتوان و دستور بخشش

در میان مؤمنین کسانی بوده‌اند که حتی با وجود نابینایی و ناتوانی واقعی و نه از روی نفاق، معذور بوده‌اند و در نتیجه قادر به شرکت در غزوه تبوک نبودند، ولی با این وجود، از روی ایمان و اخلاص، چنان از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست همراهی می‌کنند که خداوند به این عمل، عکس العمل نشان می‌دهد و می‌فرماید که شماها معذورید و نیاز به حضور شما و همراهی با رسول الله نیست.

چنین نقل شده که یکی از یاران با اخلاص پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پیر مردی نابینا و ناتوانم، حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد، سپس آیه نخست نازل شد و به این گونه افراد اجازه داد (مکارم، ۱۳۷۴: ۸۰).

«لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «وَأَخْرُونِ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«بر مردم ناتوان و ضعیف و بیماران و کسانی که فقیر بوده و خرج سفر خود و نفقه عائله خویش را ندارند تکلیف جهاد نشده و حرجی بر ایشان نیست اگر به نیکوکاران و سایر مومنین برای رضا خدا و پیغمبر نصیحت نموده و آنها را تشویق و هدایت نمایند بر این نیکویی و خداوند

بخشنده و مهربانست. و جمعی دیگر اعتراف بگناهان خود نمودند که کارهای زشت و زیبا هر دو را مرتکب شده و بجا آورده‌اند امید است خداوند توبه آنها را بپذیرد همانا خداوند آمرزنده و مهربانست».

منهج الصادقین نیز شأن نزول این آیه را اینگونه نقل می‌کند:

«این ضحاک گفته که آیه در شان عبد الله بن مکتوم آمد که اعمی بود نزد رسول صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله (انی شیخ ضریر خفیف الحال نحیف الجسم و لیس لی قاید فهل لی رخصته فی التخلف عن الجهاد) حضرت ساکت شد جبرئیل آمد و آیه مذکوره آورد» (کاشانی، ۱۳۶۶: ۳۱۳).

تفسیر خسروی می‌گوید:

«الضعفاء» جمع ضعیف یعنی ناتوانان کسانی که نیروئی در ابدان آنها نیست که جهاد برای آنها ممکن باشد» (خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۰۷).

«و لا عَلَى الْمَرْضَى» کسانی هستند که در بدنشان بیماری و اختلال وجود داشته، و نمی‌توانند مطلقاً و یا در جهت مخصوصی آزادی و تندرستی داشته باشند، اگرچه از جهت مزاج نیرومند و قوی باشند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۳۶).

۲-۱-۳. عفو قاعدین غیر معذور

در میان کسانی که از رفتن به تبوک خود داری کرده بودند سه نفر بودند که بدون هیچگونه نفاق و شک و تردیدی در دین از رفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری کرده بودند و رسول صلی الله علیه و آله پس از مراجعت از تبوک بمسلمانان دستور داد از گفتگوی با آن سه نفر خود داری کنند این سه نفر عبارت بودند از کعب بن مالک، و مراره بن ربیع و هلال بن امیه، و اما سایر منافقین که در تبوک حضور پیدا نکرده بودند بنزد آن حضرت آمده و سوگندها خوردند و عذرهای تراشیدند تا بالاخره رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها گذشت اگر چه عذرشان بدرگاه خدا و رسول مقبول واقع نشد، و تنها آن سه نفر بسر نوشتی که گفتیم دچار گشتند.

کعب بن مالک، ادامه داستان را اینگونه نقل می‌کند: کعب بن مالک پسری داشت بنام عبد الله که چون در اواخر عمر نابینا گشته بود پسرش او را باین طرف و آن طرف می‌برد. عبد الله گوید: پدرم جریان باز ماندن خود را در سفر تبوک از لشکر اسلام و سرانجام کارشان را چنین تعریف کرد که گفت: در جنگ‌هایی که قبل از تبوک اتفاق می‌افتاد من در هیچ‌یک از آنها از رفتن با لشکر اسلام خود داری نکرده بودم جز جنگ بدر که آن هم چون رسول خدا بقصد جنگ نرفته بود بلکه بقصد کاروان قریش حرکت کرده بود ما با او نرفتیم، و من از کسانی بودم که در «عقبه» هنگام پیمان

گرفتن بر دین اسلام (بهمراه مردم مدینه) حضور داشتیم و نبودن من در جنگ بدر چندان برای من مهم نبود اگر چه آن جنگ بیش از بیعت عقبه ورد زبان مردم شد.

و خلاصه، هنگامی که سفر تبوک پیش آمد من از تمام اوقات دارا تر و نیرومندتر بودم. و بخدا تا بآن روز اتفاق نیفتاده بود که من دو مرکب سواری در منزل داشته باشم و آن روز این جریان صورت گرفته بود (و خلاصه هیچگونه عذری از رفتن نداشتیم) و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنان بود که هنگامی که قصد جنگی داشت بندرت اتفاق می افتاد هدف اصلی خود را آشکارا برمردم بگوید جز در این سفر که چون راه دوری پیش داشت و با دشمن بسیاری می خواست روبرو شود از این رو آشکارا هدف مسافرتش را برمردم گفت تا بهتر آماده شوند. و مردمی که در آن سفر همراه رسول صلی الله علیه و آله رفتند عدد بی شماری بودند که نمی توان اسامی آنها را صورت گرفت. و از آن سو هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم بآن سفر گرفت هنگامی بود که میوه ها رسیده بود و بواسطه گرمی هوا سایه بسیار محبوب و مورد علاقه مردم بود و از این رو مردم مایل بدان سفر نبودند، و بهر صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربانی سفر به تبوک گردید و مسلمانان نیز به پیروی از آن حضرت آماده شدند، من نیز میخواستم آماده شوم ولی هر روز که میشد تهیه اسباب سفر را بروز دیگر موکول میکردم و با خود میگفتم: من که هر زمان بخواهم میتوانم خود را آماده سفر کنم، و بهمین ترتیب آنقدر بتأخیر انداختم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه حرکت کرد. من گفتم یکی دو روز دیگر خود را از دنبال بآنها میرسانم ولی باز هم مسامحه کردم و چند روز از رفتن ایشان گذشت تا روزی بفکر افتادم بهر ترتیبی هست حرکت کنم و خود را به آنها برسانم و ای کاش که این کار را هم کرده بودم ولی بدان هم موافق نشدم و برای من ناگوار بود که هر روز از خانه بیرون می رفتم و در کوچه و بازار گردش می کردم و جز مردمانی که متهم بنفاق بودند و یا اشخاص ناتوان و ضعیفی که از رفتن بجنگ معذور بودند کسی را مشاهده نمی کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در این سفر تا تبوک سراغ مرا نگرفته بود، و چون بآنجا می رسد روزی هم چنان که نشسته بوده می پرسد: کعب بن مالک چه شد؟ مردی از بنی سلمه پاسخ می دهد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله علاقه باستراحت در زیر سایه و تن پروری مانع آمدن او شد! معاذ بن جبل که حاضر بوده و این سخن را می شنود ناراحت شده می گوید: چنین نیست و بخدا سوگند تا کنون از او جز خیر سراغ نداریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله که این سخن را از معاذ می شنود سکوت کرده کلامی نمی گوید.

این قصه گذشت تا روزی اطلاع رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبوک بسوی مدینه حرکت کرده در این هنگام بود که حزن و اندوه مرا فرا گرفت و در فکر فرو رفتم که چه عذری برای نرفتن بتبوک بنزد آن حضرت بیاورم و چگونه از خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را نجات دهم و در این باره از خردمندان قبیله و فامیل استمداد می کردم تا روزی که خیر رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله امروز وارد مدینه خواهد شد من تصمیم خود را گرفته بودم، تصمیم گرفتم که سخن برآستی و صدق گویم و هیچ گونه عذری نیاورم. و رسم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که هر گاه از سفری برمی گشت ابتداء بمسجد

میرفت و دو رکعت نماز می خواند سپس در آنجا می نشست و مردم بدیدنش می آمدند آن روز هم هنگامی که نمازش را خواند و نشست آنان که از رفتن بتبوک خود داری کرده بودند بنزد آن حضرت آمده و شروع کردند بسوگند خوردن و عذر تراشیدن و اینان روی هم رفته هشتاد و چند نفر بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ظاهر عذرشان را قبول میکرد و برایشان از خدا آمرزش می خواست و باطن کارشان را بخدای تعالی واگذار می فرمود. نوبت بمن رسید و چون بنزد آن حضرت رفتم ابتداء بر او سلام کردم حضرت تبسم خشمناکی بمن کرده فرمود: پیش بیا، من پیش رفته تا جلوی رویش نشستم آن جناب رو بمن کرده فرمود: چه سبب تخلف تو از جنگ شد آیا تو با ما پیمان نبسته بودی؟ در پاسخ گفتم: ای رسول خدا بخدا سوگند اگر من در نزد شخص دیگری از اهل دنیا جز تو نشسته بودم می توانستم از خشم او بوسیله تراشیدن عذری خود را حفظ کنم، ولی بخدا من بخوبی دانستم که اگر امروز بتو دروغ بگویم مسلما تو از من راضی خواهی شد ولی ممکن است خدای تعالی بر من خشم کند، و اگر بتو راست بگویم تو از من دلتنگ خواهی شد ولی امید عاقبت نیکی از خدا دارم و (از این رو با کمال صراحت می گویم) نه بخدا من هیچ گونه عذری نداشتم و بخدا در هیچ زمانی مانند روزی که من از آمدن بهمراه شما خود داری کردم باین اندازه نیرومند و در رفاه نبودم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این مطلب را راست گفתי اکنون از جای خود برخیز تا خدا درباره ات حکم کند، من از جا برخاستم در این هنگام چند تن از افراد بنی سلمه بدنبال من آمده گفتند: بخدا ما از تو گناهی تا کنون نشنیده ایم، و چه میشد که تو نیز مانند سایر متخلفین از جنگ عذری می آوردی و همان استغفار رسول خدا صلی الله علیه و آله گناه تو را جبران می کرد؟ اینان بقدری از اینگونه کلمات بمن گفتند که من خواستم بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشته و سخن خود را پس بگیرم و مانند دیگران عذری برای رفتن خود ذکر کنم، ولی پیش از آنکه این کار را بکنم از ایشان پرسیدم: آیا کس دیگری هم مانند من بوده (که برای نرفتن خود هیچ عذری ذکر نکرده باشد)؟ گفتند: آری دو نفر دیگر هم مانند تو هستند که نرفتن خود را بهیچ عذری مستند نساخته اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همان سخنی را که بتو فرمود بآن دو نفر نیز فرموده است.

پرسیدم: آن دو نفر کیانند؟ گفتند: یکی مراره بن ربیع عمری است و دیگری هلال بن امیه واقفی. من که دیدم آن دو نفر از مردمان صالح و شایسته ای هستند که برآستی پیرو و مطیع رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند از رفتن مجدد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله خود داری کردم. پیغمبر اسلام از میان تمام کسانی که از رفتن تخلف کرده بودند از تکلم و سخن گفتن با ما مردم را نهی کرد و بهمین جهت مردم از ما رو گردان شده و با ما بهیچ نحو سخن نمی گفتند، پنجاه روز بدین منوال گذشت تا بجائی که دیگر از خودم و از سر زمینی که در آن زندگی می کرد بیزار شده بودم، اما آن دو رفیق من که خانه نشین شده و از منزل خارج نمی شدند ولی من بیرون می رفتم و در کوچه و بازار گردش میکردم ولی هیچ کس با من سخن نمی گفت، و من گاهی بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز میرفتم و پس از اینکه نماز آن حضرت تمام می شد پیش رویش می نشستم و سلام میکردم ولی حضرت بمن

اعتنائی نمی‌کرد، و گاهی من در نزدیکی او می‌نشستم و هنگام نماز که می‌شد نماز می‌خواندم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بمن نگاه میکرد ولی بمحض اینکه من بآن حضرت نگاه می‌کردم روی خویش را از من می‌گرداند.

وقتی که دیدم این رفتار مسلمانان و جفای آنها بر من گران و سنگین شده روزی بر سر دیوار خانه ابو قتاده که پسر عمویم بود و او را از مردم دیگر بیشتر دوست میداشتم رفته و باو گفتم: ای ابو قتاده تو را بخدا سوگند آیا میدانی که من خدا و رسول او را دوست دارم؟ او پاسخم را نداد، دوباره سوگندش دادم پاسخی نداد بار سوم سوگندش دادم جواب نداد بار چهارم که سوگندش دادم در پاسخم گفت: خدا و رسولش دانترند. این سخن را که از او شنیدم اشکم سرازیر شد و از آنجا پائین آمده بی‌بازار رفتم دیدم مردی نبطی از اهل شام که برای فروش گندم بمدینه آمده بود سراغ مرا می‌گیرد ولی کسی پاسخش را نداد و مرا باو نشان میدهند، آن مرد بنزد من آمد و نامه از پادشاه غسان که در قطعه از حریر پیچیده بود بدست من داد، من آن نامه را باز کردم دیدم نوشته است: «بمن اطلاع رسیده که صاحب شما بر تو جفا کرده است و خدا تو را در چنین جایی که مورد اهانت و نابودی قرار گیری قرار نداده پس بنزد ما بیا تا تو را مورد مهر و مواسات خویش قرار دهیم» این نامه را که من خواندم با خود گفتم: این هم بلای دیگری است که من دچار آن گشته‌ام که مردی مشرک در من طمع بسته، از این رو فوراً بالای تنوری رفته و آن نامه را در آتش انداخته سوزاندم.

و چون چهل روز از نهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گذشت شخصی از طرف آن حضرت آمد و بما سه نفر ابلاغ کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده باید از زنان خود کناره گیری کنید من در جواب گفتم: یعنی باید آیا او را طلاق دهم یا ترتیب دیگری در پیش گیرم؟ گفت: نه طلاقش نده بلکه از او کناره‌گیری کن و دوری گزین، من بهم‌سرم گفتم: هم اکنون برخیز و بنزد فامیل خود برو تا ببینم خداوند چه حکمی در این باره میکند. ولی زن هلال بن امیه بنزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده عرض کرد: یا رسول الله هلال بن امیه پیر مردی از کار افتاده است که احتیاج بیرستار و خدمتکار دارد آیا اجازه نمیدهی که من خدمت او را بکنم؟ حضرت فرمود: چرا ولی مواظب باش با تو نزدیک نشود (و عمل زناشوئی انجام ندهد) عرض کرد: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او هیچگونه توجهی بمن ندارد، و بخدا از آن روز که بدین سرنوشت دچار شده هم چنان تا با امروز کارش گریه است بحدی که من ترس کور شدن او را دارم.

کعب گوید: برخی از خاندان من گفتند: خوب است تو هم برای ماندن همسرت در خانه بعنوان خدمتکاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه بگیری چنانچه بهم‌سرم هلال بن امیه اجازه خدمتکاری او را داد! گفتم: نه بخدا من چنین کاری نخواهم کرد زیرا هلال پیر مرد بود و من جوان هستم و با این ترتیب نمیدانم آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آله اجازه ماندن هم‌سرم را خواهد داد یا نه؟ از این جریان هم ده شب گذشت تا اینکه پنجاه روز کامل که از نهی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از تکلم مردم با ما گذشت من نماز صبح را خوانده بودم و راستی چنانکه خدای تعالی فرموده زمین بر ما تنگ شده بود

و حتی جان من در بدنم تنگی میکرد و به پشت کوه سلع رفته بودم و در آنجا خیمه‌ای زده همانجا زندگی می‌کردم که ناگاه صدای مردی را از پشت کوه سلع شنیدم که فریاد میزد: ای کعب بن مالک مژده! من فوراً بسجده شکر افتادم و دانستم که گشایشی شده.

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

«و خدا عنایت کرد بر آن سه نفر که از جهاد تخلف کردند تا جایی که زمین با آن فراخی بر آنها تنگ شد، باطنشان نیز بر آنها تنگ گردیده و دانستند که پناهگاهی از سخت خدا جز به سوی خدا نیست، سپس بر آنها توفیق داد تا توبه کنند که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

در آن روز هنگامی که رسول خدا نماز صبح را می‌خواند بمردم اطلاع میدهد که توبه ما پذیرفته شده، و اجازه می‌دهد ما را از این جریان مطلع سازند، چند تن برای دادن مژده بنزد آن دو نفر می‌روند و مردی از قبیله اسلم نیز برای مژده دادن بمن آمده بود و هنگامی که آن مژده را بمن داد بشکرانه آن مژده جامه‌ام را از تن بیرون آورده و باو پوشاندم و بخدا سوگند در آن روز چیز دیگری را مالک نبودم بطوری که وقتی جامه را بآن مرد پوشاندم جامه دیگری عاریه کرده و پوشیدم و بقصد زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی شهر حرکت کردم و در راه هر کس بمن میرسید مرا بقبولی توبه‌ام مژده میداد تا وارد مسجد شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در میان عده‌ای نشسته بود، از آن میان طلحه بن عبید الله برخاست و بمن مژده داده تهنیت گفت و جز او کس دیگری از مهاجرین این کار را نکرد، و کعب بن مالک هم این محبت طلحه را بعدها فراموش نکرد.

بالجمله کعب گوید: من برسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کردم حضرت که صورتش در اثر خوشحالی میدرخشید بمن فرمود: مژده باد تو را به بهترین روزی از زندگی از آن روز که مادرت تو را زائیده تا با امروز، من عرض کردم: یا رسول الله این مژده از جانب تو است یا از جانب خدای تعالی؟ فرمود: بلکه از جانب خدا است من پیش روی آن حضرت نشستم و عرضه داشتم: یا رسول الله شکرانه قبول شدن توبه من این است که تمام دارائیم را در راه خدا و رسول او صدقه بدهم، حضرت فرمود: مقداری را برای خودت نگهداری بهتر است، گفتم: پس آن سهمی را که در خیبر بمن دادی برای خود نگه میدارم.

سپس گفتم: یا رسول الله همانا خداوند مرا بخاطر راستی و صدق در گفتار نجات داد، و شکرانه پذیرش توبه‌ام این است که تا زنده‌ام دروغ نگویم، این جریان گذشت و بخدا سوگند از آن روز به بعد تا با امروز سخنی بدروغ نگفتم و امید است که از این پس نیز خدایم از دروغ حفظ کند. و آیه که خداوند درباره پذیرش توبه این سه نفر نازل فرمود آیه ذیل بود: «همانا خدا بر پیغمبر و مهاجر و انصاری که او را در ساعت سختی که نزدیک بود دلهای بسیاری از ایشان بلغزد پیروی کردند باز لطف فرمود و از لغزش‌هاشان در گذشت و راستی او درباره ایشان رؤف و مهربان است. و بر آن سه

نفری که تخلف ورزیدند» تا بآخر آیه سوم، کعب گوید: بخدا سوگند خداوند نعمتی پس از ایمان بمن نداد که برایم مهمتر از همان صدق و سخن راست بر رسول خدا باشد، زیرا در اثر دروغ نگفتن به آن حضرت از هلاکت نجات یافتیم و مانند آنان که بدروغ عذر تراشی کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خود راضی کنند دچار هلاکت نشدم، چون خداوند درباره آنان فرماید:

«چون بسوی آنها باز گردید برای شما قسم بخدا یاد کنند که از آنها در گذرید پس شما هم از آنها اعراض کنید که مردم پلیدی هستند و جایگاهشان بخاطر کردار زشتشان جهنم خواهد بود، آنها برای شما قسم یاد کنند که شما از ایشان راضی شوید ولی اگر شما هم از ایشان راضی شوید پس خداوند از آن گروه فاسق راضی نخواهد شد» (محلّاتی، ۱۳۷۵: ۳۴۲).

۲-۲. شیوه برخورد با غیر معذورین

۲-۲-۱. به عذرها شان اعتنا نکنید

اقتدار جامعه اسلامی و تأثیر آن در حیات دنیوی و اخروی، از موضوعاتی است که قرآن نیز به آن توجه کرده و آن را به مسلمین گوشزده کرده است.

جامعه اسلامی باید به جایگاهی از قدرت و اقتدار برسد که بتواند در هر موقعیتی با دشمن خود، با شدت برخورد کند و در مواقعی نیز رابطه خود را کاملاً قطع کند. از جمله این دشمنان، منافقین هستند که جامعه اسلامی باید چنان به موفقیت های سیاسی، اقتصادی و نظامی دست پیدا کند که هرگز نیازی به استفاده و بکارگیری نواخ از میان منافقین نباشد، و هرگاه که ولی خدا و رهبر اسلامی نیاز بداند، آنان را از جامعه اسلامی بیرون براند، بطور مثال نیازی به انتخاب رییس جمهور و وزیر و... از میان منافقین نباشد که در غیر این صورت جامعه اسلامی را به شکست و نابودی می کشانند.

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید از شما عذر خواهی می کنند، بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد، چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته، و خدا و رسولش اعمال شما را می بیند، سپس به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می گردید و او شما را به آنچه انجام می دادید آگاه می کند (و جزا می دهد)».

بعضی از مفسران می گویند این آیات درباره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد نازل گردید زیرا به هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت دستور داد هیچکس با آنها

مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند در مقام عذر خواهی برآمدند، آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت (مکارم، ۱۳۷۴: ۸۸).

این آیه پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می‌گوید، و پرده از کارهایشان، برمی‌دارد، و به مسلمانان هشدار می‌دهد فریب اعمال ریاکارانه و سخنان ظاهراً دلپذیر آنها را نخورند. در آیه نخست می‌گوید:

«هنگامی که شما (از جنگ تبوک) به مدینه باز می‌گردید، منافقان به سراغ شما می‌آیند و عذر خواهی می‌کنند».

در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده، می‌گوید: «به منافقان بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد». چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته، بنا بر این ما از نقشه‌های شیطانی شما به خوبی با خبریم! ولی در عین حال راه بازگشت و توبه، به سوی شما باز است، و به زودی خداوند و پیامبرش اعمال شما را می‌بینند. بعد می‌فرماید همه اعمال و نیت شما امروز ثبت و بایگانی می‌شود، سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را می‌داند بازمی‌گردید، و او شما را به اعمالتان آگاه می‌کند و جزای آن را به شما خواهد داد.

۲-۲-۲. روگردانی از منافقین

پس از بازگشت مسلمین از غزوه تبوک، منافقین و کسانی که در جنگ تبوک، بدون دلیل، حاضر نبودند، شروع به عذرآوری کردند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۴۸۵). که ما به این و آن دلیل در جنگ شرکت نکردیم و ما را ببخشید.

در منطق قرآن منافق، هیچ جایگاهی در جامعه اسلامی ندارد. منافق گاهی از روی ضعف و ناتوانی، از تمام گفتار و کردار خود، اظهار براءت می‌کند که من چنین و چنان نگفته و نکرده‌ام من هم دوست داشتم در مشکلات با شما همراه باشم ولی این چنین و آنچنان شد. و وقتی سرزنش می‌شود، داشتن رذیله خودپرستی و نفاق سیرت آنان و محرومیت از خیر و نیک بختی، مانع از پذیرش خطای خود می‌شود. در این حالت است که منافق شروع به دست و پا زدن برای حفظ خود و ماندن در جامعه مسلمین، می‌کند.

«سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُغَرِّضُوا عَنْهُمْ»

«آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می‌زنند، به زودی همین که بسوی ایشان بازگردید برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا از ایشان صرفنظر کنید».

خداوند منان در ادامه می‌فرماید: «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ» باید از آنها دوری کنید، نه اینکه با آنها حرفی و کلامی ردوبدل نکنید بلکه اصلاً هیچ توجهی به آنها نکنید، بطوری که انگار هیچ انسانی با

این خصوصیات، اطراف و در کنار و همسایگی شما نیست. هیچ مسئولیتی به آنها در جامعه واگذار نکنید و آنها را بطور کلی از خود و جامعه برانید چون آنها نجس و جهنمی هستند إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ، در این آیه، خداوند بعد از اینکه این روش و سیره منافقین را به مسلمانان گوش زد می‌کند، نیز بیان می‌کند که ای مسلمانان: نگران در دسرها و مشکلاتی که از ناحیه نفوذی‌ها و منافقین به شما رسید، نباشید که خداوند آنها را همانند سگ، نجس می‌داند و در آخرت نیز بدترین جایگاه را برای آنها، آماده کرده است.

«يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»

«با اصرار و سوگند از شما می‌خواهند که از آنها خشنود شوید اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد.»

اما خداوند علت قسم یاد کردن منافقین را این می‌داند که منافقین خواستار حضور در جامعه مسلمین اند. آنها به حضور خود در جامعه اسلامی، به‌عنوان یک مسلمان نیاز دارند تا بتوانند در یک موقعیت مناسب، اهداف شوم و کفرآمیز خود را به مرحله اجرا در آورند. اما خداوند به مسلمین هشدار می‌دهد که هیچ‌گاه نباید فریب نفوذی‌ها و منافقین را بخورند و نباید با معاشرت و همراهی آنها از زمره آنها گشته در این صورت همان جایگاهی که فرجام و نهایت کار منافقین است، نیز سرانجام شما خواهد بود.

۲-۲-۳. بهانه‌گیری منافق برای عدم مقابله مستقیم با مشکلات

حضور نفوذی‌ها و منافقین در جامعه اسلامی، همیشه خطرآفرین بوده و هست؛ شرّ و سرکشی منافقین، دائماً، جامعه اسلامی را با رکود و شکست روبرو می‌کند چون به نفاق و اعمال منافقانه و خرابکارانه عادت کرده و چنان در نفاق مهارت کسب کرده‌اند که همیشه راه فراری برای خود دارند، تا در صورت عدم موفقیت، جامعه اسلامی را به راحتی فریب داده و هیچ مسلمانی از نفاق آنها باخبر نشود و دست‌شان رو نشود مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ. مؤمنین و، در بعضی موارد، رهبران الهی بخاطر صفای باطن و نداشتن نفاق، قادر به شناخت نفاق و منافق نیستند. چون در ضمیر خود کفر را پنهان کرده و اعمال و سخنانی دارند که بوی ایمان دارند. و حتی بعضاً، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم قادر به شناخت این نفاق نیست مگر اینکه خدای مَنان، آنها را از این نفاق آگاه کند لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ.

این آیه درباره عبد الله بن ابی و جدّ بن قیس و معتب بن بشیر و جلاس بن سوید و ابو عامر راهب که از قبایل جهینه و مزینه و اشجع و اسلم و غفار، و ساکن مدینه بودند نازل شده است (حسینی، ۱۳۶۳: ۱۸۹) که از منافقین مدینه و اطراف مدینه بودند. که بخاطر نفاق‌شان در غزوه تبوک شرکت نکرده‌اند. ولی در عین حال در صف مسلمین به نماز و اعمال عبادی می‌پرداختند.

«وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ»

«در میان کسانی که در اطراف شهر شما «مدینه» هستند گروهی از منافقان وجود دارند در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبندند و در آن صاحب تجربه‌اند تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما می‌شناسیم».

خداوند در این آیه به عذاب منافقین تصریح می‌کند و می‌فرماید که دو بار آنها را عذاب می‌کنیم و تحقیق کلام اینکه انسان سه عالم دارد: دنیا و برزخ و قیامت و منافقین در هر سه عالم معذب هستند، اما در دنیا بفقیر و قحطی و اعراض مسلمین از آنها و سایر بلیات دنیوی و اما در برزخ از سختی جان دادن و عذاب قبر و جهنم عالم برزخ برهوت الی یوم یبعثون چنانچه می‌فرماید «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مؤمنون آیه ۱۰۲) (طیب، ۱۳۶۹، ۳۰۴). این آیه تصریح می‌کند که مؤمنین باید توجه‌شان به منافقین خارجی و خارج‌نشین هم باشد، خطر آنها کمتر از منافقین داخلی نیست، شاید آنها دست‌شان بازتر باشد و رسانه‌های قوی‌تری در اختیار داشته باشند تا در نتیجه بسیار زودتر جامعه اسلامی را به رکود و شکست بکشانند.

۳. دستاوردهای غزوه تبوک

۳-۱. دستاوردهای مادی

۳-۱-۱. غنائم

زکات اسلامی به اصطلاح امروز، همان مالیاتی است که تحت عنوان مخصوصی بر مکلفین واجب می‌شود و حکومت اسلامی باید با وسایلی که در اختیار دارد، آن را جمع‌آوری کند و نیازمندی‌های جامعه اسلامی را برطرف سازد. گذشته از این در میان جامعه کسانی پیدا می‌شوند با اینکه فقیر و مسکین نیستند ولی لازم است از طرف افراد جامعه به آنها کمک شود مانند بدهکاران. یکی از علل تظاهر به کارهای دینی حزب نفاق، این بود که از غنائم و زکات اسلامی بهره‌ای ببرند و چون از مصارف هشتگانه زکات بیرون بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درخواست آنها را رد نمود و آنها ناراحت شدند (سبحانی، ۱۳۸۰: ۱۹۵، ۱۹۴). تفسیر آسان نقل می‌کند:

«هنگامیکه پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله بنا بقول ابن عباس غنائم قبیله هوازن را در جنگ حنین تقسیم میکرد ابن ذی الخویصره تمیمی که نامش حرقوص بن زهیر و اصل وی از گروه خوارج بود نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله! در تقسیم غنائم بعدالت رفتار کن! پیامبر صلی الله علیه و آله در جوابش فرمود: وای بر تو! اگر من بعدالت رفتار نکنم پس چه کسی رفتار خواهد کرد؟! عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه بده تا من گردن وی را بزنم!

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: او را واگذار. زیرا او یارانی دارد که نماز و روزه یکی از شما در مقابل نماز و روزه آنان کوچک است. ولی ایشان آن‌طور از دین خارج می‌شوند که تیر از کمان خارج گردد. و نشانی و علامت آنان این است: مرد سیاه چهره‌ای در میانشان خواهد بود که یکی از پستان‌ها یا یکی از دست‌هایش نظیر پستان زن، یا نظیر یک پاره گوشت متحرک خواهد بود. آنان بهنگام سستی که از مردم (می‌بینند) خروج می‌کنند. هنگامی که خروج نمودند آنانرا بقتل برسانید سپس هرگاه خروج کردند آنان را بکشید. بعد از این جریان آیه ۵۸ که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَحْطُونَ» بعضی از آنها در تقسیم زکاة بر تو خرده می‌گیرند اگر از آن داده شوند راضی شوند و اگر از آن داده نشوند آن وقت خشمگین می‌شوند» (تجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۳۰۹).

در این آیه به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن اینکه آنها هرگز راضی به حق خود نیستند، و دائماً انتظار دارند از بیت‌المال هرچه بیشتر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه، دوستی و دشمنی آنها بر محور همین منافع دور می‌زند، هر کس جیب آنها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را به آنها نبخشد از او ناراضی می‌شوند. حق و عدالت در قاموس آنها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد عادل کسی است که هر چه بیشتر به آنها بدهد و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان باز دارد!

لذا می‌گوید بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می‌گیرند و می‌گویند عدالت را رعایت نکردی. اما در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می‌نگرند، اگر سهمی به آنها داده شود راضی‌اند و خوشحال، و تو را مجری عدالت می‌دانند هر چند استحقاق نداشته باشند. اما اگر چیزی از آن به آنها داده نشود خشمگین می‌شوند و تو را متهم به بی‌عدالتی می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۵۵، ۴۵۴).

۳-۱-۲. سر تسلیم فروآوردن مشرکین

چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تبوک رسید، «يَحْتَنُ بْنُ رُوْبَةَ» حاکم ایله نزد وی شرفیاب تسلیم رسول خدا شد و نیز مردم جرباء و أدرح نزد وی آمدند و جزیه پرداختند و رسول خدا برای آنان اماننامه نوشت.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از «تبوک» خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار به سوی «أکید بن عبد الملک» که مردی نصرانی از قبیله «کنده» و پادشاه «دومه الجندل» بود فرستاد. رسول خدا به خالد گفت: «در حالی که در پی شکار گاو است بر وی دست خواهی یافت». خالد با سپاهی که همراه داشت، پیش‌رفت و شبی مهتاب به نزدیک قصر وی رسید. او را در حالی دید که گاوی را تعقیب می‌کردند و او را اسیر کردند. خالد، اکید را امان داد مشروط به آن که قلعه دومه را برای وی بگشاید، و او چنان کرد و بر دو هزار شتر و هشتصد برده و چهارصد زره و چهارصد نیزه با خالد صلح کرد که

او و برادرش را نزد رسول خدا برد. خالد اُکید و برادرش مصاد را نزد رسول خدا آورد و رسول خدا آن دو را امان داد و جزیه پرداختند و آزاد شدند و به محلّ خویش بازگشتند (آیتی، ۱۳۷۸: ۶۳۳).

لشگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این جنگ با رومیان مواجهه ای نداشتند؛ اما آثار سودمندی برای مسلمین در پی داشت. گسترده شدن دامنه حکومت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا شمالی‌ترین نقطه شبه جزیره عربستان را می‌توان از مهم‌ترین دستاوردها دانست. نمایش قدرت مسلمانان در مرزهای روم در پی شکست سنگین از رومیان در سال قبل (در جریان غزوه موته)؛ دفع تهدید رومیان و مسیحیانی که هم‌پیمان با رومیان بودند، را می‌توان از دستاوردهای این غزوه دانست.

۳-۲. دستاوردهای غیرمادی

۳-۲-۱. ازدیاد یقین در سایه معجزات

ابن هشام نقل می‌کند که هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و لشگریان به حجر رسیدند در آنجا منزل کرده و مردم از آب آن چاه همراه خود برداشتند و چون از آنجا حرکت کردند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از این آب نخورید و وضوء هم از آن نگیرید و آردهایی را هم که با آن خمیر کرده‌اید بستران بدهید، و هیچیک از شما در این شب تنها از جای خود بیرون نرود.

مردم بدستور آن حضرت عمل کردند جز دو نفر از بنی ساعده که اینها بدون رفیق از جای خود بیرون رفتند، یکی از آنها برای قضای حاجت رفت و دیگری بدنبال شتر گمشده خویش راه صحرا را در پیش گرفت. و اولی در راه که میرفت دچار خناق شد و دومی را باد از جا بلند کرده بکوههای قبیله طیّ انداخت. چون این خبر بگوش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید فرمود: مگر نگفتم کسی از شما تنها از اردوگاه خارج نشود سپس درباره آن کس که دچار خناق شده بود دعا کرده شفا یافت، و دومی را نیز قبیله طیّ پس از مراجعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بمدینه بنزد آن حضرت آوردند.

وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از سرزمین «حجر» عبور فرمود سر و صورت خود را با لباس خود بست و مرکب را بتندی از آنجا عبور داد سپس فرمود: در خانه‌های مردم ستمکار وارد نشوید جز آنکه گریان باشید از ترس اینکه مبادا شما نیز دچار بلای آنها شوید.

طبق دستور رسول خدا مردم آنها را ریختند و از این رو دچار بی‌آبی شدند و بآنحضرت جریان را عرض کردند، رسول خدا دعا کرد و خداوند ابری را فرستاد و آن ابر آنقدر بارید سیراب شدند و بمقداری که احتیاج داشتند همراه خود برداشتند.

و در حدیث عاصم است که مردی از بنی عبد الاشهل از محمود بن لبید پرسید: آیا مردم منافقین را بنفاق می‌شناختند؟ گفت: آری بخدا، مردم چنان بودند که از رفتار یک دیگر برادرشان بود یا پدر و عمو و یا فامیلشان بنفاق آنها پی‌می‌بردند. و مردی از قبیله ما برایم تعریف کرد که هنگامی که در

آن روز رسول خدا دعا کرد و آن ابر ظاهر شد و بارید بیکی از منافقین که نفاش معروف بود گفتند: دیگر چه می‌گوئی؟ (آیا برای صدق نبوت رسول خدا بهتر از این نشانه و دلیلی می‌جوئی؟) گفت: ابری عبور می‌کرد و بارانی بارید (و چیزی جز تصادف نبود)! (حمیری، ۱۳۷۵: ۳۲۷، ۳۲۶)

مسلمانان خسته از این جنگ طولانی با دیدن این معجزات، اعتماد و یقین بیشتری به پیامبران پیدا می‌کردند.

۲-۲-۳. برافتادن نقاب نفاق از چهره منافقان

نقل شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از عبد الله بن ابی عیادت کرد، و برای او استغفار نمود، و جنازه‌اش را تشییع کرد، و بر آن نماز خواند، و بر قبرش ایستاد و برای او دعا کرد، همه این کارها به تقاضای فرزندش بود که مؤمن خالص بود.

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ

فَاسِقُونَ»

«بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند».

دستور خدای مَنان مبنی بر نماز نخواندن بر قبر منافقین در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی، و در عین حال مؤثر، در برابر گروه منافقان است، زیرا به جهاتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌توانست رسماً دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان، طردشان از جامعه اسلامی، اثر می‌گذارد زیرا می‌دانیم یک فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است، به همین دلیل در برنامه‌های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شد که با تشریفات خاصی، او را به خاک بسپارند، و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزش‌های احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم در باره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است، و اگر این طرد کننده، شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده باشد، ضربه‌ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روش‌های مشابه آن استفاده کنند. مسئله - تجهیزات میت از غسل و کفن و نماز و دفن خاص بمیت مؤمن اثنی عشری است، و اما میت کافر و منافق و مشرک هیچ احترامی ندارد و لذا پیغمبر در غزوات اجساد شهداء را می‌آوردند نماز می‌گذارد و امر بدفن می‌فرمود اما اجساد کفار را در بیابان می‌گذارند تا حیوانات آنان را از بین ببرند، ولی اجساد مسلمان غیر مؤمن

برای حفظ صورت اسلام غسل و کفن و نماز و دفن دارد لکن در نمازش پس از تکبیر چهارم که باید طلب مغفرت و دعاء در حق میت کرد در اجساد آنها باید لعن و طلب عذاب نمود و از این جهت است که حضرت زین العابدین وقتی چشم مبارکش بجسد پدر بزرگوارش افتاد نزدیک شد روح از بدنش خارج شود و گفتند که فرمود گویا این جماعت ما را مسلمان نمی‌دانند.

و اما خوارج و نصاب و غلات شیعه که نجس و کافرند همان حکم کافر را دارند لذا خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا» و این هم برای رفع توقع بعض منتسبین به این منافقین است که ایمان آورده بودند که حضرت بر جنازه آنها نماز گذارد و بالای قبر آنها در حق آنها دعای خیر کند لذا می‌فرماید: «وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ» و این خطاب اگر چه بآن حضرت است لکن تکلیف عام است بر تمام مؤمنین، سپس علت این حکم را بیان می‌فرماید «إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» و این اگر چه در مورد منافقین متخلف نازل شده اما چون نفاق است که موضوع مورد توجه خدای منان است و علت اصلی، وجود نفاق در دل آنان است، لذا دستور داده تا بر جنازه هیچ منافقی نماز خوانده نشود (طیب، ۱۳۷۸: ۳۲۸).

۴. نتیجه‌گیری

غزوه تبوک یکی از راه‌های تمییز و جدایی منافق و مؤمن بوده است. به‌طوری که در این غزوه بسیاری از مسلمانان صدر اسلام، مورد آزمایش و ابتلاء قرار گرفته‌اند و در این آزمایش و ابتلاء، عده‌ای از جامعه اسلامی طرد شده‌اند و از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمین، عنوان منافق گرفته‌اند.

برخی در این برهه از تاریخ اسلام، به‌خاطر ضعف و ناتوانی واقعی، قادر به همراهی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را در این غزوه را نداشته‌اند. و خداوند نیز، این عدم حضورشان را مورد بخشش قرار داده و اجازه داد تا در این غزوه شرکت نداشته باشند. در این میان نیز گروهی بوده‌اند که بدون این که عذری داشته باشند، با رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه نشدند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز پس از مراجعت از غزوه دستور دادند تا هیچ کس با آنها حتی هم کلام نشود. اینان همان تن پرورانی بودند که در هنگام سختی و مصائب خود را پنهان می‌کنند و به بهانه‌هایی مانند این که در آینده می‌توانند مفیدتر باشند و جامعه آینده نیاز بیشتری به آنان خواهد داشت، و یا بخاطر ترس از، از دست دادن جان ناقابل شان، از شرکت در جنگ، و ورود به صحنه‌های سخت، فرار می‌کنند. خدای متعال در پی آیاتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنین فرمان می‌دهد که برخوردی جدی و سخت با اینگونه منافقین داشته باشند، به‌گونه‌ای که هیچ کسی نباید حتی با آنها یک کلام سخن بگوید.

متأسفانه در بعضی از موارد، در میان اطرافیان رسول‌الله، چندین قبیله منافق بودند و همین منافقین برای جامعه نوپای اسلامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دردسرساز بودند. و باعث ایجاد هزینه‌هایی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و انقلاب اسلامی می‌شدند. البته این غزوه، هر چند برخوردی میان مسلمانان و

رومی‌ها صورت نگرفت، دستاوردهای مثبتی نیز برای مسلمین داشته است؛ مؤمنین در این سفر با مشاهده معجزاتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اطمینان قلبی بیشتر نسبت به دین و شخص رسول الله پیدا کرده‌اند. منافقین، همان‌هایی که جامعه اسلامی از وجود آنها رنج می‌برد، برای جامعه اسلامی، شناخته و رسوا شده‌اند. مسلمانان در سایه این سفر غنایم بسیاری بدست آوردند و فقر تقریباً از سر مسلمین برداشته شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

قرآن کریم

- آیتی، محمدابراهیم (۱۳۷۸). تاریخ پیامبر اسلام. چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
- جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۷۷ش). جلاء الأذهان و جلاء الحزان. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳ش). تفسیر اثنا عشری. چاپ اول، تهران: میقات.
- حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ق). انوار درخشان. چاپ اول، تهران: کتابفروشی لطفی.
- حمیری معافری ابن هشام (۱۳۷۵ش). السیره النبویه لابی هشام: زندگانی محمد صلی الله علیه و اله. ترجمه سیدهاشم محلاتی، چاپ پنجم، قم: کتابچی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۰ق). در سرزمین تبوک. چاپ سوم، قم: بوستان کتاب.
- طیب، عبدالحسین (۱۳۶۹ش). اطیب البیان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، تهران: نشر اسلام.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۸ق). الاصفی فی تفسیر القرآن. چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۶۶ش). منهج الصادقین فی الزام المخالفین. تهران: کتاب فروشی محمدحسن علمی.
- مترجمان (۱۳۷۷ش). تفسیر هدایت. چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰ش). تفسیر روشن. چاپ اول، تهران: نشر کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه. چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- میرزا خسروانی، علی رضا (۱۳۹۰ش). تفسیر خسروی. چاپ اول، تهران: انتشارات اسلامیه.
- نجفی خمینی، محمدجواد (۱۳۹۸ق). تفسیر آسان. تهران: انتشارات اسلامیه.

Research Article

The behavior of the Prophet (PBUH) and the believers and the achievements of the Tabuk campaign from the perspective of the verses

Muslim Nazari Sarhani¹

Date of received: 2023/05/31

Date of Accept: 2023/07/11

Abstract

The tradition of testing nations by God has existed throughout the history of mankind. Perhaps the reason for this trial and suffering was the distinction between the hypocrite and the non-hypocrite. And we witness this fact in verses of the Quran. Meanwhile, in religious communities, there are non-believers who falsely pretend to be believers, who in many cases lead religious communities to stagnation and ultimately failure. The need to fight against these hypocrites in verses and traditions is one of the topics that there is no doubt about. The Quran introduces three categories of hypocrites; A group that should be fought against and that made the Islamic society void of them. The second category is those who have taken refuge in the Islamic society and of course do not take any action against the Islamic society or the hypocrites who are allied with the Islamic society. However, in some verses, he instructs the Prophet (PBUH) and the believers to fight jihad and the intensity of fighting against the hypocrites. The battle of Tabuk is one of the situations that God ordered to confront the hypocrites. In this article, we are trying to investigate the behavior of the Messenger of God (PBUH) and the believers in the face of the hypocrites.

Keywords: Behavior, believers, hypocrites, Ghazwa, Tabuk, verses.

Citation (APA 6th ed. / APSA)

Nazari Sarhani, Muslim (Winter 2024). "The behavior of the Prophet (PBUH) and the believers and the achievements of the Tabuk campaign from the perspective of the verses". *Quarterly Journal of Research in History, Politics and Media*. Vol. 6, Num. 4, S.No. 24, pp. 15 - 36.

¹. Foreign level student of Qom Seminary, Qom, Iran. email: akbarrashedi123456@gmail.com

Copyright © 2010, KSSI (Karimeh Strategic Studies Institute Of Shiraz). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material.

Resources

The Holy Quran

- Aiti, Mohammad Ibrahim (1378). *History of the Prophet of Islam*. 6th edition, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
- Faiz Kashani, Hilmasan (1418 AH). *Al-Asfi fi Tafsir al-Qur'an*. First edition, Qom: Islamic Propaganda Publications. (in Persian)
- Hamiri Maafari Ibn Hisham (1375). *Al-Sirah al-Nabiyyah Labi Hisham: The life of Muhammad, may God bless him and grant him peace*. Translated by Seyedhashem Mahalati, 5th edition, Qom: Kitabchi. (in Persian)
- Hosseini Hamdani, Seyyed Mohammad Hossein (1404 AH). *Anwar Derakhshan* First edition, Tehran: Lotfi bookstore. (in Persian)
- Hosseini Shah Abdul Azimi, Hossein bin Ahmad (1363). *Tafsir Ashanashri*. First edition, Tehran: Miqat. (in Persian)
- Jurjani, Hossein bin Hassan (1377). *Jalaal-Ahan and Jalaal-Hazan*. First edition, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
- Kashani, Molafatullah (1366). *The method of al-Sadiqin fi Zaam al-Mafalifin*. Tehran: Mohammad Hasan Elmi bookstore. (in Persian)
- Makarem Shirazi, Nasser (1374). *sample interpretation* First edition, Tehran: Darul Kitab al-Islamiya. (in Persian)
- Mirza Khosravani, Ali Reza (2010). *Khosravi's commentary*. First edition, Tehran: Islamiyah Publications. (in Persian)
- Mustafavi, Hassan (2008). *clear interpretation* First edition, Tehran: Neshrakteb. (in Persian)
- Najafi Khomeini, Mohammad Javad (1398). *easy to interpret* Tehran: Islamic Publications. (in Persian)
- Sobhani, Jafar (1380 AH). *In the land of Tabuk*. Third edition, Qom: Bostan Kitab. (in Persian)
- Tayeb, Abdul Hossein (1369). *Atib Bayan in Tafsir al-Qur'an*. Second edition, Tehran: Islam Publishing House. (in Persian)
- Translators (1377). *interpret your instructions* First edition, Mashhad: Astan Quds Razavi Islamic Research Foundation. (in Persian)

پروفیسر کاہنشاہ علوم اسلامی و مطالعات اسلامی

برائے اعلیٰ تعلیم اسلامی